

2178-2175

دقیقی

دربارهٔ مذهب دقیقی نیز اختلاف است؛ برخی وی را زردشتی و برخی مسلمان و عده‌ای نیز وی را مسلمان شیعی دانسته‌اند (صفا، همان، ص ۴۰۹). علل متعددی را در زردشتی بودن وی برشمرده‌اند؛ از جمله این‌که:

۱. دقیقی گشتاسپ‌نامه را به نظم درآورده که در آن از ظهور زردشت سخن به میان آمده است؛

۲. دقیقی در پایان قصیده‌ای چنین آورده است:

دقیقی چار خصلت برگزیده‌ست

به گیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت‌رنگ و نالهٔ چنگ

می خون‌رنگ و کیش زردهشتی

۳. کنیه و نام مسلمانان داشتن وی گواه بر مسلمان بودن او نیست؛ زیرا کسانی را در سده‌های نخستین هجری می‌شناسیم که نام‌های اسلامی داشتند، ولی در زردشتی بودن آنان تردیدی نیست؛ مثل علی بن عباس مجوسی اهوازی، طبیب حاذق مشهور (صفا، همان جا).

در برابر چنین استدلال‌هایی، کسانی نیز دلایلی بر مسلمان بودن دقیقی برمی‌شمرند، از جمله:

۱. درست است که دقیقی نخستین داستانی که از شاهنامهٔ متثور برای نظم برگزید، داستان گشتاسپ و ظهور زردشت بود و این انتخاب می‌تواند دلیلی بر علاقهٔ وی به دین زردشت و آیین کهن ایران‌زمین باشد، اما گواه بر زردشتی بودنش نیست (دقیقی، مقدمهٔ محمدجواد شریعت)؛

۲. چنان‌که می‌دانیم شاعر ایرانی برای قافیهٔ مناسب حاضر است هر معنایی را بپذیرد؛ بنابراین، دقیقی به مقتضای کلام هر قافیه‌ای را انتخاب می‌کرده است. علاوه بر این، آیا فردی زردشتی کیش خود را در ردیف علاقه‌مندی خود به شراب و سوز چنگ و لب یاقوت‌رنگ قرار می‌دهد؟

ابومنصور محمد بن احمد دقیقی طوسی شاعر ایرانی دربار سامانیان در قرن چهارم هجری قمری است.

عوفی در کتاب لب‌الالباب (ج ۲، ص ۱۱) وی را «استاد ابومنصور محمد بن احمد» و آذریبگدلی در کتاب آتشکدهٔ آذر او را «استاد منصور بن احمد» خوانده است. در تاریخ دقیق تولد او اختلاف است، اما می‌دانیم که در اواسط نیمهٔ نخست قرن چهارم هجری زاده شد. ظاهراً، منصور بن نوح سامانی (حکومت: ۳۵۰-۳۶۵ ق) از ممدوحان دقیقی بوده و اگر دقیقی در حدود ۳۶۰ ق به دربار وی راه یافته باشد و در این تاریخ ۳۰ ساله بوده باشد، می‌توان گفت در حدود ۳۳۰ ق زاده شده است؛ چنان‌که می‌دانیم دقیقی در جوانی کشته شد و قتل او پس از ۳۶۵ ق و پیش از ۳۷۰ ق رخ داده است؛ بنابراین، نمی‌توان سال زاده شدنش را از حدود ۳۲۰ ق فراتر دانست (صفا، ج ۱، ص ۴۰۸-۴۰۹).

دربارهٔ زادگاه دقیقی تذکره‌نویسان نظرهای متفاوتی دارند. عوفی در لب‌الالباب (همان جا) زادگاهش را شهر طوس دانسته و آذریبگدلی در تذکرهٔ آتشکده آورده است که بعضی وی را از طوس و بعضی از بخارا و جمعی از سمرقند می‌دانند. رضاقلی خان هدایت، نگارندهٔ مجمع‌الفصحاء (ج ۲، ص ۶۴۱-۶۴۶)، حدس زده است که زادگاه شاعر، سمرقند یا بلخ یا مرو است، اما با بررسی این آراء، احتمال اینکه وی اهل طوس باشد بیشتر است (دایرة‌المعارف فارسی، ذیل مدخل؛ صفا، همان جا).

دربارهٔ پدرش اطلاع چندانی در دست نیست؛ همین اندازه می‌دانیم که کلمهٔ دقیقی، لقب مسلم وی، از دقیق به معنی آرد گرفته شده است و شاید خود وی یا پدر یا یکی از اجدادش آردفروش بوده‌اند (فروزانفر، ص ۲۸؛ دایرة‌المعارف فارسی، همان جا).

علی اکبر ولایتی ve dğr.; , تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و

ایران، (جلد دوم) تهران: انتشارات امیرکبیر، ISAM DN. 260935

ذیل "Dervşlik" و "Dervş"; جبه‌چی اوغلو^۵، ص ۱۵۹-۱۶۱؛ <زاویه درویشان>^۶، مقدمه لیفچز^۷، ص ۱؛ د.د. ترک، ذیل واژه؛ د. ایرانیکا، ذیل "Darvš.II".

در سرزمینهای عربی شمال آفریقا از جمله در مصر، الجزایر و مغرب، قاعدتاً تحت تأثیر ترکی عثمانی، درویش را به معنای صوفی یا عضوی وابسته به جماعت‌های اخوت‌های صوفیانه به کار می‌برده‌اند (ب. لین^۸، ص ۲۴۰-۲۴۳؛ احمد امین، ذیل «الدراویش»؛ بقلی، ص ۴، ۶؛ بستانی، د. اسلام، چاپ دوم، ذیل واژه)؛ اما در عراق، که بیشتر تحت تأثیر زبان فارسی بوده، از درویش همین معنای برمی‌آمده که ایرانیان امروزه اغلب از واژه درویش می‌فهمند (ب. صراف، ص ۱۳۶؛ آلوسی، ص ۷۲-۴۴؛ نیز ب. بخش دوم مقاله). در حوزه شرق اسلامی از جمله در هند و آسیای میانه و نیز چین و آسیای جنوب شرقی هم درویش با صوفی برابر بود (ب. گلادنی^۹، ص ۳۹۹؛ فنگ جین یوان^{۱۰}، ص ۹۴؛ د. ایرانیکا، همانجا).

در زبان انگلیسی و دیگر زبانهای اروپایی نیز، بی‌تردید به پیروی از ترکی عثمانی، از درویش به معنای صوفی استفاده می‌شده‌است؛ به‌ویژه آنکه در گزارش‌های جهانگردان اروپایی درباره صوفیان طریقه‌های مولویه و رفاعیه در عثمانی و نمایش‌های آیینی چشمگیرشان (ب. رفاعیه^{۱۱}؛ مولویه^{۱۲})، از واژه درویش با بسامد بسیار استفاده شده و این واژه در زبانهای فرنگی جا افتاده بوده‌است. درویش اکنون در زبانهای غربی واژه‌ای تثبیت شده، و در فرهنگ‌های لغات انگلیسی و برخی دیگر از زبانهای اروپایی (از جمله آلمانی و فرانسه) به معنای صوفی ذکر شده‌است (ب. د. دین و اخلاق؛ د. اسلام، همانجاها؛ <دایرةالمعارف دین>^{۱۱}، ذیل واژه؛ براون^{۱۲}، ص ۵۴، ۵۸؛ نیکلسون^{۱۳}، ص ۴۸، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۰؛ نوریس^{۱۴}، ص ۱۲۲؛ گراملیش^{۱۵}، ج ۲). براساس این کاربرد، چه بسا خوانندگان غیرمتخصص متنهای انگلیسی - چه نوشته‌های سده‌های نوزدهم و بیستم غربی و چه نوشته‌های انگلیسی مسلمانان - به اشتباه گمان کنند که در زبان انگلیسی، مطالعات فراوانی درباره درویشی‌گری در مناطق مختلف جهان اسلام صورت گرفته‌است؛ درحالی‌که اساساً چنین نیست و اغلب این دست منابع درباره تاریخ، فرهنگ، آداب و رسوم و اعتقادات صوفیان مسلمان است نه درباره درویشان دوره گرد. به همین ترتیب، برخی به غلط می‌پندارند همه کسانی که در منابع اسلامی یا غربی با نام درویش خوانده شده‌اند، درویشانی دوره گرد و دریوزه‌گر بوده‌اند؛

الظرفاء، بیروت ۱۳۸۵/۱۹۶۵؛ یحیی بن عدی، یحیی بن عدی و تهذیب الاخلاق، چاپ جاد حاتم، بیروت ۱۹۸۵؛

Sissela Bok, *Lying: moral choice in public and private life*, New York 1999; *Encyclopaedia of religion and ethics*, ed. James Hastings, Edinburgh: T. and T. Clark, 1980-1981, s.v. "Lying" (by J. M. Schulhof); *Encyclopaedia of the Qur'an*, ed. Jane Dammen McAuliffe, Leiden: Brill, 2001-2006, s.v. "Lie" (by Danial Beaumont); Toshihiko Izutsu, *Ethico-religious concepts in the Qur'an*, Montreal 1966; Arthur Jeffery, *The foreign vocabulary of the Qur'an*, Baroda 1938; John Vignaux Smyth, *The habit of lying: sacrificial studies in literature, philosophy and fashion theory*, Durham, Carolina 2002.

/ الهه هادیان رسانی و سیده زهرا مبلغ /

درویش، عنوان گروهی از متکدیان و دوره گردان با هیئت خاص که در نظر عامه از اهل طریقت و صاحب احوال و دارای مقامهای معنوی محسوب می‌شوند.

۱) کلیات. واژه فارسی درویش در معنای عام به کسی گفته شده‌است که به‌اندک از مال دنیا قانع و خرسند بوده‌باشد. واژه زاهد در عربی، معادل اصلی و عمومی این کلمه است که در ادوار اولیه تاریخ اسلام بر صوفیان متقدم اطلاق می‌شده‌است. به این ترتیب، مفهوم درویش در ادبیات این دوران، فرقی با مفهوم صوفی نداشته و به جای آن به کار می‌رفته‌است. در همان قرون اولیه اسلامی، کسی همچون جاحظ (ج ۱، ص ۲۱۹-۲۲۰) صوفیان مسلمان و راهبان مسیحی را متهم کرده که فقر و دریوزه‌گری را برای کسب احترام مردم در پیش گرفته‌اند و برای توجیه تن‌آسانی خود، کسب‌وکار را نکوهش کرده‌اند. با این حال، در منابع این دوره، درویش / فقیر / زاهد / صوفی اساساً همچون بهیکشور^۱ در سنت هندویی معنایی مثبت داشته و به‌ندرت کسانی به‌اندازه جاحظ به این جماعت بدبین بوده‌اند (ب. د. دین و اخلاق، ذیل واژه)؛ نیز ب. گولدتسیهر^۲، ص ۳۳۱، ۳۴۱. به هر روی، هرچند تا حدود قرن دهم واژه صوفی برای اطلاق بر سالکان طریقه‌های عرفانی غلبه بسامدی داشته، واژه درویش در کنار واژه فقیر نیز همواره پرکاربرد بوده‌است. علاوه بر اینکه به‌ویژه در دوره قاجاری کاربرد درویش به جای صوفی غلبه داشت، در ترکی عثمانی و جدید، به‌طور کلی صوفیان را درویش می‌خوانده‌اند و اساساً درویش‌لیک^۳ در ترکی به معنای تصوف است (ب. پاکالین^۴،

- | | | | | |
|----------------------------------|--------------------|---------------|------------|--------------------------|
| 1. Bhiksū | 2. Ignaz Goldziher | 3. dervşlik | 4. Pakalın | 5. Cebecioglu |
| 6. The Dervish lodge | 7. Lifchez | 8. Lane | 9. Gladney | 10. Ibrahim Feng Jinyuan |
| 11. The Encyclopedia of religion | 12. Brown | 13. Nicholson | 14. Norris | 15. Gramlich |

Dakikî (040045)

04040



02 Kasım 2018

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Doğu Esintileri, sy. 4, 2016, Ergurum, s. 105-140.



DAKİKÎ-Yİ TUSÎ (Ö. 366/976)

PROF. DR. NİMET YILDIRIM*

Öz

Samanoğulları döneminin önde gelen şairlerinden biri, ayna zamanda Mesudî-yi Mervezî'den sonra *Şahnâme* yazan ikinci şair olan **Ebû Mansûr Muhammed b. Ahmed Dakikî-yi Tusî**'yi asıl üne kavuşturan onun İran ulusal değerleri başta olmak üzere kültürel mirasını aktarmayı amaçlayan *Şahnâme* yazımında ilk adımı atmış olmasıdır. Dakikî'nin bir övgü şairi olduğu konusunda tereddüt yoktur, yaşadığı dönemlerin övgü şairleri arasında yer almaktadır. Özellikle o dönem emirlerini öven şairleriyle elde ettiği kazançla görkemli bir mal varlığı elde etmiş, Samanîler döneminde yaşamış ve şairlerinde o hanedan emirlerini övmüştür. Dakikî'nin şiir tarzı Horasan şiir tarzıdır. Şiirleri IV./X. yüzyıl Samanî dönemi şiiri özellikleri taşır: konuları açısından doğa betimlemeleri, abartısız, övgülere yer verir. Bu dönem şiirlerinde yaygın olarak şarap, gül, bağ bahçe ve bahar tasvirleri, bilgi, akıl, sevgilinin yüzü, yanağı, zülüflerini konu olan şiirler çok yer alır. Kahramanlık şiirlerinin ikinci büyük usta şairi ulusal kahramanlık şiiri yazma dalında ad bırakan Dakikî-yi Tusî'dir. Bu türün bir sonraki ve en doruktaki ismi Firdevsî, onun *Şahnâme*'sinden tamamlamış olduğu yaklaşık bin-dizeyi bir harfine bile dokunmadan ünlü *Şahnâme*'sine alarak günümüze gelmesini sağlamıştır.

Anahtar Kelimeler: Dakikî-yi Tusî, İran Edebiyatı, İran şairleri.

ABSTRACT

* Prof. Dr. Nimet YILDIRIM, Atatürk Üniversitesi, Edebiyat Fakültesi, Fars Dil ve Edebiyatı Bölümü Öğretim Üyesi. Email: yildirim2002@hotmail.com, Web: nimetyildirim.com.tr; nyildirim.wordpress.com.

است (ص ۱۲۲-۱۲۵)، زیرا: ۱. قول عوفی به دلایل مختلف، از جمله به دلیل آنکه خود، اهل بخارا بوده است، بر دیگر اقوال رجحان دارد؛ ۲. در میان ابیات برجای مانده از دقیقی، چند بیتی هست که شاعر در زمان حضور خود در دربار چغانیان و بخارا، از دوری وطن، شکایت دارد؛ ۳. در دوره سامانیان، دو مرکز عمده ادبی وجود داشت: نخست، طوس که مردم آن شیعی بودند و به موضوعاتی مانند حماسه‌های ایرانی علاقه نشان می‌دادند، مانند سروده‌های فردوسی و دقیقی؛ دوم، بخارا که ساکنان آن سنی بودند و به موضوعات اخلاقی گرایش داشتند، مانند آفرین‌نامه و سندبادنامه.

از چندوچون تحصیلات ادبی دقیقی اطلاعات کافی در دست نیست، اما روشن است که در سالهای جوانی به سبک مدیحه‌سرایان حاکمان محلی در خراسان بزرگ درآمد و به ستایش بزرگان و شاهان دو سلسله بزرگ آن روزگار، یعنی سامانیان و چغانیان، پرداخت (نک: عوفی، ۱۱۲-۱۲؛ بیهقی، ۴۸۱؛ حمدالله، ۷۳۰؛ علیشیر، ۳۳۴؛ خواندمیر، ۳۶۸/۲؛ نیز نک: اقبال، ۵۶-۵۸؛ صفا، حماسه‌سرایان، ۱۶۳-۱۶۴، تاریخ، ۴۱۲-۴۱۱/۱؛ خالقی، ۱۱۷). علاوه بر ستایش سلاطین یادشده، دقیقی، دو ممدوح ناشناخته دیگر به نامهای میر ابوسعید و امیر ابوسعید مظفر را نیز ستوده است که تعلق سیاسی این دو به خاندانهای حکومتگر آن دوره روشن نیست (نک: فروزانفر، مباحثی، ۵۳). هدایت به‌اشتباه، محمود غزنوی و پدرش را نیز از ممدوحان دقیقی به شمار آورده است (۷۹۲/۲).

بی‌گمان، یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات درباره دقیقی، به مذهب او مربوط است و آن این است که آیا او زردشتی بوده است یا مسلمان؟ تردیدی نیست که مهم‌ترین مسئله‌ای که به این شک و تردید دامن زده، سروده‌های دوپهلوی خود دقیقی است، زیرا آثاری از او با مضامین زردشتی و نیز اسلامی ثبت شده است که هر خواننده‌ای را درباره مذهب او به تردید می‌افکند. مثلاً دقیقی خود می‌گوید که «چار خصلت» یعنی «لب یاقوت‌رنگ و ناله چنگ / می خون‌رنگ و دین زرده‌دشتی» را «به گیتی برگزیده است» (ص ۱۰۶). همچنین در جای دیگر (ص ۱۰۲) می‌گوید: «یکی زردشت‌وارم آرزوی است / که پیش زرد را برخوانم از بر»، و یا آنکه دین زردشتی و پیامبر آن را با تعبیراتی احساسی و البته جانب‌دارانه یاد می‌کند (ص ۱۱۱، بیت ۱۳۳۵؛ نیز نک: تقی‌زاده، ۱۹). علاوه بر این سروده‌ها شواهد دیگری در دست است که شیعه زردشتی‌گری وی را تقویت می‌کند؛ از جمله آنکه «گشتاسب‌نامه» را که وقایع ظهور دین زردشتی است، از *ایاتکار زریران* ترجمه کرد و در آغاز اثر ناتمام خویش قرار داد (همو، ۲۰). با این همه، ابیات و اشاراتی نیز از دقیقی بر جای مانده است که مؤید گرایش او نه تنها به اسلام که حتی به تشیع است (نک: ص ۱۰۰، بیتهای ۱۱۱۵-۱۱۱۸).

این ابیات سبب شده است که بسیاری در مقام داوری برآیند؛

عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، ۱۴۱۸ ق/ ۱۹۹۷ م؛ سیوطی، بغیة الوعاة، به کوشش احمد شتیقی، قاهره، ۱۳۲۶ ق؛ صالحی شامی، محمد، سبیل الهدی و الرشاد، به کوشش عادل احمد عبدالوجود و علی محمد معوض، بیروت، ۱۴۱۴ ق/ ۱۹۹۳ م؛ صفدی، خلیل، *الروانی بالوقایع*، به کوشش بیرند راتکه، ویسبادن، ۱۴۰۲ ق/ ۱۹۸۲ م؛ فیروزآبادی، محمد، *البیعة*، به کوشش محمد مصری، کویت، ۱۴۰۷ ق/ ۱۹۸۷ م؛ قره‌بلوط، علی رضا و احمد طوران قره‌بلوط، *معجم التاريخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم*، قیصریه، دارالقیه، کتال، عمر رضا، *معجم المؤلفین*، بیروت، دار التراث العربی، یاقوت، ادبیا؛ یمانی، عبدالباقی، *اشارة التعمین فی تراجم النحاة و اللغویین*، به کوشش عبدالحمید دیاب، ریاض، ۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۶ م؛ نیز:

Ekutub.info@gmail.com.
رضوان مساح

دقیقی، ابومنصور محمد بن احمد (مق نیمی دوم سده ۴ ق/ نیمه دوم سده ۱۰ م)، شاعر پارسی‌گوی و از نخستین حماسه‌سرایان در تاریخ ادبیات فارسی.

درباره زندگی دقیقی به‌ویژه موضوعاتی مانند نام، لقب، محل تولد، مذهب و زمان مرگ وی اختلاف است و در این باب، اطلاعاتی پراکنده و بیشتر متناقض در منابع ثبت شده است. عوفی (۱۱۷/۲) و هدایت (۷۹۲/۲)، او را محمد بن احمد نامیده‌اند (نیز نک: احمدعلی، ۱۳۸/۲)، اما کسانی مانند آذر بیگدلی از وی با نام منصور بن احمد (ص ۳۴۱)، و صبا یا نام محمد بن احمد (ص ۳۶۱) یاد کرده‌اند. فروزانفر با ذکر دلایلی، نظر عوفی را می‌پذیرد و دیگر نامها را تحریف شده می‌داند (مباحثی ...، ۵۰، تاریخ ...، ۱۰۸). بیرونی به یک حماسه‌سرایه نام ابوعلی محمد بن احمد بلخی اشاره دارد (ص ۱۱۴)، که برخی مانند تولدکس و تقی‌زاده (نک: ص ۱۶-۱۵)، این شخص را دقیقی دانسته‌اند. درباره گنیه او یعنی ابومنصور، هیچ تردیدی نمی‌توان روا داشت، چرا که فردوسی او را با این کنیه نامیده است (۱۲/۱).

عوفی قدیمی‌ترین کسی است که درباره لقب شاعر، یعنی دقیقی، سخن گفته است. او علت انتخاب این لقب را چنین بیان داشته است: «شعر دقیقی از کار ذق و تار ذق، دقیق‌تر است و او را به سبب دقت معانی و رقت الفاظ، دقیقی گفتندی» (همانجا)؛ اما فروزانفر به دلایل لغوی و نحوی این دلیل را مردود می‌شمارد و معتقد است که لقب دقیقی، برگرفته از «دقیق» به معنی آرد است و احتمالاً او یا پدر وی نیاکانش به فروش آرد و یا شغل آسیابانی اشتغال داشته‌اند (سخن ...، ۱۳، مباحثی، ۵۱).

صفا زمان تولد دقیقی را میان سالهای ۳۲۰-۳۳۰ ق دانسته است (حماسه‌سرایان ...، ۱۶۳، تاریخ ...، ۴۰۹/۱). درباره محل تولد او نیز اختلاف نظر وجود دارد. عوفی او را برآمده از توس / طوس می‌داند (همانجا). هرچند علاوه بر توس، شهرهایی مانند بلخ، بخارا و سمرقند به عنوان محل تولد دقیقی مطرح شده است (نک: آذر، نیز صبا، همانجا). ناگفته نماند که خالقی با دلایل متقن، شهر توس و نه جای دیگر چون بخارا یا سمرقند را محل تولد دقیقی دانسته

18 Subat 2017

KODE YAYIMLANDIKTAN
KARA GELEN DOKÜMAN

Shahname

182335

Firdousi

060414

Dalishi

040045

11020 DAVIS, Dick. Religion in the *Shahnameh*. *Iranian Studies*, 48 iii (2015) pp. 337-348. "Discusses the reasons why Ferdowsi does not begin the *Shahnameh* with the episode of Zoroaster, which he quotes from the version of Daqiqi, but rather with an account of the creation of the world that ... does not attempt to accommodate a Qur'anic view of creation and human history."

040065
DAKIKI

1014. DAQIQI, Abu Mansur Mohammad b. Ahmad-e Tusi. *Divan*, ed. et introd. Mohammad Javad Shari'at. Tehran, Asatir, 1368/1989; 534 p.

ابو منصور محمد بن احمد طوسی دقیقی : دیوان

L'ouvrage comprend le *Goshtash-nameh*, des pièces versifiées diverses et des index et notes. Ces derniers éléments sont ce qu'ajoute cette édition à celle que fit Mohammad Dabir Siyaqi en 1342/1963 (Tehran, Elmi, 148 p.).

02 MART 1994

MAAGSE YATIMANUJATAS
SONRA BELAN DOKUMAS

02 KASIM 1991

ilim dah: FEO

madde: Dakiki

A. Br. : c. VII, s. 558

B. L. : c. I, s. 2837

F. A. : c. , s.

M. L. : c. IV, s. 346

T. A. : c. XII, s. 207

DAQIOI :

07 EKIM 1993

ISHAQUE, M. : Daqiqi, the precursor of Firdausi. *Indo Iranica* 20 ii (1967), pp. 15-31.

KHALEGHI-Motlagh, Djalal : Daqiqis Geburtsort. *Der Islam* 53 (1976), pp. 115-119.

KONIECZNA, A. : Dakiki, poeta perski X w. *Przeegl. or.* 4 (80), 1971, pp. 385-390.

Kitapsinasi-yi Iran, c. VII (1366. H.S.)

Tahran, s. 877-878.

MAAGSE YATIMANUJATAS
SONRA BELAN DOKUMAS

DAKIKI

2 DAKIKI, EBŪ MANŠŪR MUḤ. B. AHMED

Rypka, "History", s. 153-154

DAKIKI

90-930096

Daqiqi, Abū Manšūr Muḥammad ibn Ahmad, 10th cen. *Dīwān-i Abū Manšūr Muḥammad ibn Ahmad Daqiqi Tūsī* : bi-ingilīzī-i Farhang-i baesāndī-i ūn / bi-ihcimā-i Muḥammad Javād Sharī'at. -- Chāp-i 1. -- [Tehran] : Intishārāt-i Asā'ir, 1368 [1989]

534 p. ; 25 cm.

Poems.

In Persian; romanized record.

Cover title: *Dīwān-i Daqiqi Tūsī*.

"Intishārāt-i Asā'ir, 70."

Includes bibliographical references (p. 530-534) and indexes.

3600.00IR (\$33.17 U.S.)

For requesting libraries only.

(Includes extensive explanatory notes by Muḥammad Javād Sharī'at)

06 SUBAT 1993

87-930684

Yādnāmāh-i Daqiqi Tūsī : majmū'ah-i sukhanrānī'hā va maqālāt ; bi-munāsibat-i Majlis-i Buzurgdāsh-t-i Hazārah-i Daqiqi dar Dānishgāh-i Firdawsī. -- Tih-rān : Shūrā-yi 'Alī-i Farhang va Hunar, Markaz-i Mu'ālā'āt va Hamāhangī-i Farhangī, 2535 [1976]

261 p. : port. ; 24 cm.

In Persian; romanized record.

Includes bibliographical references.

(On the life and works of Abū Manšūr Muḥammad ibn Ahmad Daqiqi, 10th cent., Persian poet; contributed articles)

24546 SCHAEDE, H. H. War Daqiqi Zoroastrier? *Festschrift G. Jacob*, 1932, pp. 288-303

Dakiki (red)

دقیقی شاعر عثمانی یا ساعر حماسه*

محمد ترابی

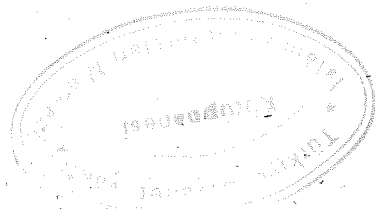
کاشکی اندرجهان شب نیستی	تا مرا هجران آن لب نیستی
زخم عترب نیستی برجان من	گرورا زلف معترب نیستی
ورنبودی کوکبش درزیر لب	مونس تا روز کوکب نیستی
ور مرکب نیستی از نیکویی	جانم از عشقش مرکب نیستی
ور مرا بی‌بار باید زیستن	زندگانی کاش یارب نیستی

سراینده این ابیات را بیشتر اهل فضل بنا بر هزار بیت حماسه گشتاسپ‌نامه که سروده است حماسه‌سرا می‌شناسند و اغلب ارج و قدری که بروی می‌نهند بنا بر همان هزار بیت است که حکیم فردوسی با بزرگواری تمام آنرا در کاخ بلند و بی‌گزند شاهنامه پناه داده است و او را بنا بر فضل تقدم بر خود مقدم شمرده است، چه به شهادت تاریخ و بحق دقایقی نخستین کسی است که حماسه را به معنی دقیق آن از لحاظ صورت و معنی وارد شعر کرد، اگر چه پیش از او مسعودی مروزی مثنوی بزمی‌بی را در بحر هزج ساخت که خلاصه گونه‌بی از شاهنامه بحساب می‌آمد و یا ابوشکور بلخی آفرین‌نامه خود را در بحر متقارب بنظم کشیده اگر نقل سخن دقایقی در شاهنامه قبول خاطر فردوسی را فراهم نمی‌آورد و هزار بیت گشتاسپ‌نامه بتمامی نقل نمی‌شد، شاید امروز حتی کمتر از آنچه که او را می‌شناسند می‌شناختند وای بسا یکصد و چند بیت از غزلیات و قطعات او هم که در تذکره‌ها و کتب لغت بطور پراکنده نقل شده است، بنام شاعران دیگری درمی‌آمد و امروز دیگر نام دقایقی از صفحات تاریخ ادب این مرز و بوم محو شده بود. ازین رو اقدام فردوسی را مؤثرترین سبب جاودانگی نام دقایقی می‌توان شمرد. این امر یک پیوستگی ابدی را میان نام سراینده حماسه ملی ایران و نام دقایقی بوجود آورده است بنحوی که نام فردوسی با هیچ شاعر دیگر باین حد بستگی و پیوستگی ندارد. اما شاید این پرسش بذهن محقق امروزین برسد که آیا نقل هزار بیت گشتاسپ‌نامه در شاهنامه فردوسی، خود سبب نگردیده است تا بطور غیر مستقیم جنبه شعر دقایقی مورد تأیید خواننده قرار گیرد و در نتیجه ذهن راحت طلب پژوهندگان

* بمناسبت برگزاری مراسم بزرگداشت دقایقی در دانشگاه فردوسی مشهد.

هنرمردم - شماره ۱۶۳

(1354/1975) Tehran, s. 54-58



MADE IN THE NETHERLANDS
SONRA BELIEF DOKUMAN

28 MAYIS 1996

دقیقی

مدحتگریا حماسه پرداز؟

هر چند دقیقی، شاعری که اولین اثر حماسی در زبان فارسی به او منسوب است، در سالهای جوانی به روزگار سامانیان در ماجرای مرموز به دست غلام خویش کشته شد و فرصت آن را نیافت که سخن خود را به کمال و قوت کلام رودکی و شهید و کسائی برساند، گشتاسپ نامه او که جالبترین اجزای موجود حماسه ملی ایران اسلامی محسوب است، و غبار ابهام و غرابتی که زندگی کوتاه او را در برگرفته به سیمای او جاذبه خاصی می دهد که هر جا از آغاز شعر دری سخن درمی آید نام او را نمی توان نادیده گرفت.

م. هندا آن گونه که از اشارات برخی شاعران بعد از وی و از پاره‌ی ابیات که در تذکرها و لغتنامه‌های گونه‌گون بالنسبه قدیمتر به او منسوب است برمی آید، وی شعر و شاعری را باید، بر وفق رسم و آیین عصر، از مدحتگری آغاز کرده باشد. از این اشعار پراکنده و از اشارتهایی که در شعر شعرای نزدیک به عصرش درباره او هست نام ممدوحان وی را نیز می توان دریافت. تأمل در شیوه این اشعار نیز قریحه او را مثل شاعران عصرش منجیک و فرخی متوجه به تغزل و مدیحه سرایی نشان می دهد. روح شادخواری و عشرت پرستی هم، که تا حدی لازمه جوانی اوست، زندگی او را زندگی شاعر حرفه‌یی، درگیر و وابسته به

وزیرش بلعمی و امیران و بزرگان عصر خویش نواخت و صلح می یافته است... این است بخارای شادخوار بی اندوه که رودکی شور و زیبایی مجالس بزرگان آن را در اشعار جاودان خویش منعکس کرده است، و بانگ شور و زندگی آن را از ورای قرنهای دراز هنوز از بازمانده آثار شاعر می توان شناخت.

بدین گونه جوانی شاعر در دربار بخارا در صحبت زیبارویان و سیاه چشمان آن دیار همراه بانشید و مستی گذشت. عشق، موسیقی، زر و دختر رز روزگار او را از شادمانی لبریز کرده بود. اما سرانجام دوران پیری فرارسید و سستی و بینوایی شانه‌هایی را که زیر بار زن و فرزند فرسوده و خمیده بود لرزان و ناتوان کرد. با چشمهایی که از فروغ آفتاب پرنور جز گرمای نوازشگر روزه‌های زمستان را در نمی یافت، شاعر که غبار سفید بازمانده از کاروان عمر رفته را، خاصه بعد از مرگ شهید، بر سر و موی خویش می یافت لختی در سختی بسیار فروماند تا رفته رفته به دنیای سایه‌ها رخت بکشد، و وقتی به سال ۳۲۹ هجری پای به این دومین تاریکیهای عمر خویش نهاد بخارای آرام شادخوار محبوب او نیز می رفت که گرفتار پریشانی و نابسامانی شود، و دوران طرب انگیز شادمان امیرنصر در انقلابهای پایان عهد او که، به موجب روایات سیاست‌نامه و الفهرست، نکبت و قتل عام باطنیان ماوراءالنهر برایش پیش آورده بود [۱۷] محو و ناپدید می شد. و بدین گونه بود که سرگذشت این کاروانسالار شاعران کهن که «آدم الشعرا» و «استاد شاعران جهان» نیز خوانده می شد در تاریکی ابهام و فراموشی فرورفت.

۲۶ MART 1997

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Die Konfliktsituation, hier: weltliche Herrschaft durch Verrat am rechten Glauben, oder Verzicht, Tod und Auferstehung zu ewigem Leben, bietet alle Voraussetzungen zu einem Helden CORNEILLE'scher Prägung, z. B. Polyeucte. Allein, Ta'liqī-zāde ist nicht Corneille, und sein Held, dessen „galante“ Hälfte er unterdrückt, ist nur ein halber Mensch: Ğem's Freundschaft mit dem jungen Karl von Savoyen wird verschwiegen (s. Anm. 30), ebenso die Liebe zu der Gräfin de Sassenage, das „dolce vita“ in Frankreich . . ja, nicht einmal die Gattin des Prinzen und ihre Kinder werden erwähnt (s. Anm. 54 sowie Fol. 63v und 70r, wo nicht von seiner „aile“, wie in andern Quellen, sondern nur von der Mutter die Rede ist). — Dem so zum Ideal-Muslim destillierten Helden wird jede mögliche Evolution als frei handelnder und sich bestimmender Mensch a priori versagt. Im Kostüm des reinen Toren funktioniert er als bloße Antithese zur verdorbenen christlichen Welt.

Auf der Suche nach einer Definition der vorliegenden, unbekanntenen Schrift eines nicht gesicherten Verfassers haben wir Elemente und Ansätze zu mehreren Literaturgattungen notiert, die in einer Vermischung von Formen und Stilarten auf verschiedenen Sprachebenen angesiedelt sind. Daß bei diesem Verfahren die „dichterische Verklärung“ des Helden nicht als „Verdichtung“ von Gehalt und Gestalt erscheint, sondern eher als Papiermuster eines Anfängers, wurde aufgezeigt. Als Ergebnis vermerken wir Begriffe wie: Muster, Vorstufe, Vorläufer, Voraussetzung. Sie weisen ins Ungewisse, ins „Prähistorische“ zurück, in die Infra-Literatur. Die Schrift des Ta'liqī-zāde wäre demnach Teil jenes „Erdreichs voller Keime“, das nur auf günstige Umstände wartet, um den einen oder andern Keim aufgehen zu lassen.

Es kommt uns nicht zu, über die in diesem Sinne günstigen Umstände im Osmanischen Reich des ausgehenden 16. Jahrhunderts gewagte Spekulationen anzustellen. Dies setzt langwierige Studien über den Geist der Epoche voraus, über den Geschmack, die Bildung und Ausbildung des lesenden Publikums, über die Beziehungen zwischen Leben und Kultur und vor allem über die Infra-Literatur, die noch fast gänzlich unerforscht ist. Wir begnügen uns, ein Relikt dieser Kategorie, die unbeachtete Hs Mxt. 471 der National-Bibliothek in Wien, der wissenschaftlichen Welt vorzustellen.

ZDMG, 126, 1974 Wiesbaden.

Firdausī und seine Einstellung zu Daqīqī

VON DJALAL KHALEGI MOTLAGH, Hamburg

I.

Wie bekannt, war es Mansūr Muḥammad b. Aḥmad Daqīqī (gest. zw. 366 u. 370/976 u. 981), der sich als erster die poetische Bearbeitung des Prosa-*Šāhnāma* zum Ziel setzte. Jung, vermögend und fähig ging er an diese Arbeit, doch das Schicksal gönnte ihm keinen Erfolg. Er hatte erst tausend Verse vom Krieg zwischen Guštāsp und Arġāsp geschrieben, als er durch den Dolch eines Sklaven umkam. Das iranische Nationalepos jedoch stand unter einem glücklicheren Stern als der junge Dichter, denn was Daqīqī begonnen hatte, blieb durch seinen Tod nur für eine kleine Weile unterbrochen und wurde dann durch seinen Nachfolger umso erfolgreicher fortgesetzt. Dieser Nachfolger, Abu l-Qāsim Firdausī, machte die Arbeit zu seinem einzigen Lebensziel. Das Schicksal brachte Daqīqī zwar keinen Ruhm, aber es ersparte ihm auch das Los seines Nachfolgers: Ein Leben harter Arbeit in Hoffnung und Angst, in Armut und Qual. — Daqīqī's tausend Verse wären nun wie viele andere Zeugnisse der iranischen Dichtkunst — und nicht nur der Dichtkunst — der Ungunst der Zeiten zum Opfer gefallen, wenn sie nicht durch Firdausī in der „unbesiegbaren Burg seines Werkes“¹ Zuflucht gefunden hätten. Firdausī nahm also das geleistete Tausend in seinem Werk auf und äußerte sich kurz, aber zugleich kritisch über das Leben und Schaffen seines Vorgängers.

II.

Firdausī spricht in seinem Werk an insgesamt drei Stellen über Daqīqī: Einmal in der Einleitung, zum zweiten und dritten Mal am Anfang bzw. Schluß der tausend Verse Daqīqī's. Hier zunächst die drei Stellen:

¹ Firdausī über sich selbst (Š. V 238/64—66; Ich übersetzte aus der Moskauer Ausgabe Bd. I—IX. 1960—71; die Stellenangaben enthalten Band, Seite und Vers):

Die bewohnten Gebäude werden verwüstet,
von Regen und von Sonnenglut.
Ich habe aus Versen ein hohes Schloß errichtet,
dem durch Wind und Regen kein Schaden erwächst.
Dieses Buch wird Jahre überdauern;
lesen wird es, wer Verstand hat.

114 MART 1981

Daqīqī, Abū Maṣūṛ Moḥammad b. Aḥmad (b c thirties of the 10th century, Tus or Balkh, d c977), Central Asian poet writing in Persian at the Samanid court in Bukhara. He may have been a Zoroastrian; he died a violent death, reputedly at the hand of his slave. His importance for literature lies in his beginning the verse chronicle of Iranian history *Shāhnāme* (Book of Kings) on the orders of the monarch. He had only written a part of it when he died, and Ferdousī (qv) took over about 1,000 lines of it for his epic. Daqīqī's contribution has not the poetic mastery of Ferdousī's great work. *Ghazals* (qv) and other poems by Daqīqī have also survived.

RHIL 153-4.

JB

DICTIONARY OF ORIENTAL LITERATURES, ed. JIRI BECKA
c. III, () LONDON. s.

42

Jiri Bečka

MADE IN INDIA
SONA & CO. PUNJAB
NEW DELHI

30 TEM 2008

Dakīkī:

52. **Daqīqī** is remembered primarily as the author of some thousand verses concerning the legend of Zoroaster and his patron, Gushtāsp, which Firdausī incorporated into his *Shāh-nāmah*.¹ His name is given by ‘Aufī as Abū Maṣṣūr Muḥammad b. Aḥmad, by others as Muḥammad b. Muḥammad b. Aḥmad, his birthplace as Tōs, Balkh, Samarqand or Bukhārā. The dates which the anthologists give for his death are contradictory and improbable. We possess fragments of an ode which he wrote for two of the Samanids, Maṣṣūr b. Nūḥ (350/961 to 365/975-6)

¹Moscow edition VI p. 65-135.

semitischen Sprachraum zur Lösung von lautlichen und morphologischen Problemen bei Ortsnamen käme, deren es so viele gibt.

Diese Feststellungen sollen genügen. Sie zeigen auf, daß mit methodischen Neuansätzen und in fruchtbarer Zusammenarbeit unterschiedlicher Disziplinen komplizierte Probleme der Ortsnamenforschung — auch im semitischen Sprachraum — einer überzeugenderen Klärung zugeführt werden könnten, als dies bisher der Fall war. Voraussetzung hierfür ist allerdings die deskriptive und nach Möglichkeit quellenmäßig fundierte Sammlung und Sichtung des Namensmaterials, was freilich für den Bereich des Orients auf große Schwierigkeiten stößt (vgl. S. 13), da die Quellenlage in den meisten Gebieten ungenügend ist. Insofern ist der Wild'sche Ansatz, von den lebenden Ortsnamen aus zu operieren, gerechtfertigt. Dem Autor ist für dieses Werk, das eine Pionierarbeit darstellt, herzlich zu danken.

Nach dem so erfolgreichen „ersten Spatenstich in (ein) unbebautes Feld“ (S. 30) wollen diese Überlegungen als Anreiz zu weiterer Kultivierung des umgebrochenen Bodens dienen. Die Onomastik im semitischen Sprachraum sollte sich nicht scheuen, methodische und theoretische Ansätze der allgemeinen Onomastik¹³⁾ aufzunehmen und fruchtbar für ihr Arbeitsgebiet zu verwerten. Sie sollte es vor allem auch deshalb tun, weil von seiten der Namenforschung die Zusammenarbeit mit Nachbardisziplinen gesucht wird¹⁴⁾.

¹³⁾ Reichhaltiges Material bietet hierzu die Zeitschrift *Onoma*, Bulletin d'Information et de Bibliographie, Löwen 1 (1950)-17 (1972/73).

¹⁴⁾ Vgl. T. Witkowski, a. a. O., S. 116.

SoAs
Der Islam 51 (1976) S. 115-119.
DOKÜMANTASYON MERKEZİ

Daqīqīs Geburtsort

Von Djalal Khaleghi-Motlagh, Hamburg

Als Heimatstadt Daqīqīs erwähnen die Biographen die Städte Balḥ, Buḥārā, Marw, Samarqand und Tūs (Tös)¹⁾. Für oder gegen diese Annahmen hat es manche Stimmen gegeben, die jedoch nicht beweiskräftig genug waren. Z. B. lehnt NÖLDEKE — und mit ihm TAQIZĀDE — die Stadt Tūs als solche ab, weil nach seiner Meinung sonst Ferdousī den Dichter „wohl einmal als seinen Landsmann bezeichnet“²⁾ hätte. In Anbetracht der Tatsache, daß uns Ferdousī über sich selbst so wenig mitgeteilt hat, halte ich dieses Argument für nicht stichhaltig genug. Das wenige, übrigens, was Ferdousī uns über Daqīqīs Leben mitteilt, steht im Zusammenhang mit seinem Vorhaben, die durch den plötzlichen Tod seines Vorgängers unterbrochene Arbeit fortzusetzen³⁾. Die weiteren Daten und Fakten aus Daqīqīs Leben interessieren ihn nicht. NÖLDEKE hält allerdings auch die anderen Städte ebenso für eine Erfindung der Biographen. Etwas genauer möchte TAQIZĀDE die Heimatstadt des Dichters lokalisieren, und so entschied er sich für die Städte Samarqand oder Balḥ auf Grund mancher Erkenntnisse, die nach seiner Meinung aus den Überresten der Gedichte Daqīqīs zu gewinnen sind⁴⁾. Diese Erkenntnisse erschöpfen sich aber schon mit der Erwähnung des Namens Balḥ im *Goštāsp-nāme*. Die Stadt Balḥ würde als Heimatstadt des Dichters mehr in den Vordergrund rücken, wenn man die Ansicht BARTHOLDS, Daqīqī sei mit dem von Bīrūnī erwähnten Dichter Abū 'Alī Muḥammad b. Aḥmad al-Balḥī⁵⁾ identisch⁶⁾, teilen könnte. Diese Ansicht ist aber aus den folgenden Gründen nicht richtig:

¹⁾ 'Aufī, Moḥammad: *Lubābu'l-albāb*. Das erste erhaltene *Tazkere* von 618/1221—2 Bd. II ed. E. G. BROWNE und MOḤ. QAZWĪNĪ, London/Leiden. Revidiert v. SA'ĪD NAFĪSĪ, Teheran 1335 š. S. 250. Der Verfasser erwähnt nur Tūs. Āzar, Ḥāḡḡī Loṭf-'Alī-Beg: *Tazkere-ye Ātaškade* (vom 12./18. Jh.), Bombay 1279 h. S. 336. Der Verfasser sagt: „Manche lassen ihn (Daqīqī) aus Tūs, manche aus Buḥārā und andere aus Samarqand stammen.“ *Safīne-ye Hošgū* (von 1147/1734). Nach ihm stammt Daqīqī aus Buḥārā. Hedāyat, Rezā-Qolī-Ḥān: *Maḡma'u'l-fuṣaḥā* (vom Ende des 13. JHs./19.). Hrsg. v. M. MOŠAFFĀ, I—VI, Teheran 1336—1340 š. I. Bd., S. 10, 75. II. Bd. S. 641. Er erwähnt als mögliche Heimatstadt des Dichters die Städte Marw oder Balḥ oder Samarqand.

²⁾ NÖLDEKE, THEODOR: *Das iranische Nationalepos*, 2. Aufl. S. 20.

³⁾ Vgl.: *Firdausī und seine Einstellung zu Daqīqī*, in: *ZDMG* 124/1974, S. 73—93.

⁴⁾ TAQIZĀDE, ḤASAN: *Mašāḥir-e Šo'arā-ye Irān*, in: *Kāwe* 1, 2, 4, 5, 8, 10—12/1920, 1, 3, 10—12/1921. Neudruck in: *Ferdousī wa Šāhnāme-ye ū*, Teheran 1349 š., S. 33, 49.

⁵⁾ Bīrūnī, Abū'r-Raiḥān: *Al-Āṭār al-bāqīya 'an al-qurūn al-ḥāliya*. Hrsg. v. E. SACHAU (*Chronologie orientalischer Völker*). Neudruck Leipzig 1923, S. 99.

⁶⁾ BARTHOLD, WILHELM: *Zur Geschichte des persischen Epos*. Deutsch von H. H. SCHAEDELER, in: *ZDMG* 98/1944, S. 152.

given in the introduction. It was published under that title by Dabih-Allāh Šafā (Tehran, 1345 Š./1966), who at the time was unaware of the existence of the two other manuscripts. In 1977 M.-N. O. Osmanov translated the published edition into Russian.

Another manuscript, in the library of Leiden University (ms. no. Or. 593), is dated 6 Du'l-qa'da 695/5 September 1296 and entitled *Lom'at al-serāj le-ḥazrat al-tāj* (for description and extracts from the text, see Nöldeke). The third, undated manuscript, with the same title as the Leiden manuscript, is kept in the Bodleian Library, Oxford (Sachau and Ethé, col. 437 no. 476). In 1348 Š./1969 Moḥammad Rowšan published an edition of the *Bakhtīār-nāma* based mainly on the Leiden and Bodleian manuscripts. In his introduction he included a Persian translation of Theodor Nöldeke's article (cf. *Rāhnemā-ye ketāb* 13/1, 1349 Š./1970, pp. 110-11).

Despite the variant titles there can be no doubt that the three copies represent a single redaction of the *Bakhtīār-nāma*. They all contain a dedication to a certain Tāj-al-Dīn Maḥmūd b. Moḥammad 'Abd-al-Karīm Samarqandī, whom Nöldeke tried to identify as a prince from the Qarakhanid house governing in Samarqand under the sovereignty of the Qarā Ketāy at some time before 604/1207-08; but, according to Šafā and Rowšan, the dedication refers to a local official. Moreover, the texts are basically identical, and the order of the ten tales included in the first frame story is the same. The most conspicuous differences among the three manuscripts are inserted citations, the manuscript entitled *Rāḥat al-sorūr* containing many more Arabic poems than the two others. It is impossible to say which one is closest to the original or, for that matter, if either of the two titles is that of the original author.

The arguments in favor of the attribution to Daqāyeqī are convincing, even though no conclusive proof has yet been discovered. First, he is the only person who was ever mentioned as the author of a *Bakhtīār-nāma* of this type. He lived less than a century before the time when the oldest two manuscripts were copied and in the area mentioned in the dedication. Second, these versions of the text conform to what 'Awfī said about Daqāyeqī's style. The text is written in rhyming prose filled with quotations, in Arabic and Persian, from the Koran, Hadith, proverbs, and poems. As Šafā has pointed out in the introduction to his edition (pp. 17-19), many citations are similar to those found in the *Sendbād-nāma* of Zāhīrī Samarqandī (written 556-57/1160-61), which belongs to the same genre. Third, in quite a few passages it is clear that the author sought to emphasize the moral significance of the simple tales and to put the stamp of Muslim piety on the text, which might very well reflect the intentions of a preacher in Bukhara.

'Awfī himself included four stories from the *Bakhtīār-nāma* in his great collection *Jawāme' al-ḥekāyāt wa lawāme' al-rewāyāt*. According to Muḥammad Nizāmu'd-Dīn (pp. 74-76), however, they must have

been derived from a popular version of the book, as they do not contain any of the embellishments characteristic of the version attributed to Daqāyeqī.

Bibliography: Y. E. Bertel's, *Bakhtīār-Nāma. Persidkii tekst i slovar (Bakhtīār-nāma. Persian text and glossary)*, Leningrad, 1926 (the text of a popular version, reprinted as a work of Daqāyeqī in a supplement to *Armaḡān*, Tehran, 1310 Š./1932). E. Blochet, *Bibliothèque Nationale. Catalogue des manuscrits persans IV*, Paris, 1934. Šams-al-Dīn Moḥammad Daqāyeqī, *Bakhtīār-nāma*, ed. D. Šafā as *Rāḥat al-arwāḥ fī sorūr al-mefrāḥī*, Tehran, 1345 Š./1966; review M. Rowšan, *Rāhnemā-ye ketāb* 9/5, 1345 Š./1967, pp. 503-07; ed. M. Rowšan as *Lom'at al-serāj le ḥazrat al-tāj*, Tehran, 1348 Š./1969. M. Nizāmu'd-Dīn, *Introduction to the Jawāmi'u'l-ḥikāyāt wa lawāmi'u'r-riwāyāt of Šadīdu'd-Dīn Muḥammad al-'Awfī*, London, 1929. T. Nöldeke, "Über die Texte des Buches von den zehn Veziren, besonders über eine alte persische Recension desselben," *ZDMG* 45, 1891, pp. 97-143. M.-N. O. Osmanov, *Uslada duš ili Bakhtiyar-Name, perevod s persidskogo* (The pleasure of the souls or *Bakhtīār-nāma*, translated from the Persian), Moscow, 1977. E. Sachau and H. Ethé, *Catalogue of the Persian MSS in the Bodleian Library I*, Oxford, 1889. D. Šafā, ed., *Bakhtīār-nāma wa 'Ajā'eb al-bakt*, Tehran, 1347 Š./1968 (editions of Bibliothèque Nationale ms. no. 2036, an unadorned Persian version, and an Arabic version of the text). N. N. Tumanovich, "Neizvestnyi persidskii prozaičeskii variant" (An unknown Persian prose variant) in *Palestinskii sbornik* (Palestinian collection) 21 (84), 1970, pp. 16-25.

(J. T. P. DE BRUIN)

DAQIQĪ, ABŪ MAŤŠŪR AḤMAD b. Aḥmad, one of the famous poets of the last years of the Samanid (204-395/819-1005) dynasty. The exact dates of his birth and death are not known, but, because he began to compose the *Šāh-nāma* at the command of Nūḥ b. Maṣṣūr (r. 365-87/975-97) and Abū'l-Qāsem Ferdowsī (q.v.) took up the work in about 365/977, Daqīqī's death must have taken place in approximately 366/976; furthermore, as Ferdowsī reported (*Šāh-nāma*, ed. Khaleghi, I, p. 13, vv. 128-34) that Daqīqī had been killed at a young age, the date of his birth can probably be placed after 320/932. Various biographers have named Bukhara, Samarqand, Balk, Marv, and Tūs as his birthplace; according to Moḥammad 'Awfī (*Lobāb*, ed. Nafīsī, p. 250), it was at Tūs, and for several reasons his report seems more probable (Kāleqī-Moṭlaq, 1355 Š./1976, pp. 117-28). Certain allusions in Daqīqī's poetry have led scholars to consider him a Zoroastrian (Lazard, *Premiers poètes I*, pp. 141 ff. vv. 21, 24, 131, 160, 185, 205, 206, 316-18; see below), but, in addition to his Islamic name and patronymic, there are a few other indications that he was a Muslim (Lazard, *Premiers poètes I*, vv. 6, 17, 57, 86, 91-94,